

معماری



دکلاماسیون معماری



معماری در در بازار، معماران برکنار



محمدرضا حائری مازندرانی
معمار و شهرساز

نیست چرا قوانین و ضوابط و مقررات هادی و تنظیم‌کننده ساخت و سازها، در برابر این سرمایه‌تاب‌هدایت و مقاومت ندارند. این بازار می‌تواند هر نوع ساختمان‌سازی را به هر اندازه و هر مقیاس و هر شکل در هر کجای کشور و در هر زمینی که بخواهد بسازد و به هر قیمتی بفروشد.

بازار مستغلات (زمین و ساختمان و مصالح) و چالش‌های بنیادین معماران

در این متن کوشش شده که روشن شود شرایط اقتصادی-اجتماعی - فرهنگی نیم قرن اخیر ایران چه گزینه‌هایی را برای انتخاب در برابر معماران معاصر کشور مطرح کرده است و عمل معماران معاصر در حد فاصل رعایت معیارهای معماری ایران و جهان و پذیرش سلائق بازار مستغلات، به کدام طرف حرکت کرده است.

یکی از تأکیدات این متن این است که تا امروز از واژه اسلام فقط به صورت کلامی استفاده شده است. اگر اصرار بر استفاده از واژه اسلام بعنوان صفت برای معماری و شهرسازی ایران است، مناسب‌تر است اسلام را بعنوان صفت برای معماری و شهرسازی ایران، معادل با برقراری سلامت و تعادل بین بناها، طبیعت و ساکنان در نظر بگیریم.

مطلب مورد نظر این است که نظارت و کنترلی قدرتمند و تأثیرگذار بر روی این بازار مستغلات و زمین وجود ندارد و تاکنون این بازار موفق شده است که معیارها و مصوبات شهری را نقض کند و به اصطلاح قانون را دور بزند و آنچه را

ساخت و سازهای شهری و روستائی را بر عهده دارند. بازار مستغلات زمین و ساختمان موفق شده بخش اعظم سرمایه‌های بانکی و رانتی و خصوصی و دولتی را به خود جذب کرده و با تکیه بر قدرت مالی و صرف‌کمترین هزینه، سرمایه‌های طبیعی و تمدنی و اجتماعی کشور را به گونه‌ای مصرف‌کننده در هر مکان و به هر اندازه و هر شکل که بخواهد ساخت و ساز کند.

چند دهه از نیم قرن بیشتر است که عمدتاً با تکیه بر درآمد حاصل از نفت، مجموعه اجناس و کالاهای مرتبط با نیازهای رو به رشد مردمان، به جای تولید در کشور، از خارج وارد می‌شود. بخش اعظم تولید صنایع داخلی نیز مرتبط با ساخت و ساز و اتومبیل (صنایع در و پنجره‌سازی، تولید انواع شیشه و فولاد، پلاستیک و لوله، مصالح ساختمانی و از این قبیل) شکل گرفته‌اند. در این ساختار ویژه از تولید ساخت و ساز، زمین و ساختمان به مهمترین کالاهای سودآور مورد معامله تبدیل شده‌اند. در نتیجه بازار مستغلات زمین و ساختمان بیش از همه و تأثیرگذارتر از همه سازوکارها، در شکل دهی به سازمان فضائی شهرها و روستاهای معاصر نقش ایفا کرده‌اند.

بازار زمین و ساختمان در ایران یک بازار مبتنی بر عرضه و تقاضا نیست. مواد و کالاهای این بازار زمین و مصالح ساختمانی و نیروی انسانی ماهر و غیر ماهر است و سرمایه مالی، چگونگی حضور سرمایه مالی در این بازار تنظیم شده نیست، معلوم نیست این سرمایه از کجا و از کدام مسیر، وارد بازار زمین و ساختمان شده است. معلوم

در این متن کوشش شده که از میان جریان‌های غالب در شکل دهی ساخت و سازها و سازماندهی فضاهای شهری و روستائی کشور، جریان فراگیرتر و مؤثرتر، بیشتر مورد بررسی قرار گیرد. در ابتدا جریان‌های متاخر و مؤثر بر شکل دهی ساخت و سازها و سازماندهی فضاهای شهری و روستائی در کشور بدون اولویت‌بندی معرفی می‌شوند:

- اجرای طرح‌های مصوب شهری و ساختمانی پس از سال‌های ۱۳۴۰؛
- پذیرش نقض قوانین و ضوابط و مقررات شهری و ساختمانی به توسط نهادهای مسئول؛
- رعایت و عدم رعایت معیارهای «معماری اسلامی»؛
- سازوکارهای بازار مستغلات زمین و ساختمان و مصالح؛
- تأثیر تبلیغات (شامل مجلات، سایت‌ها، تولیدات سلبیتی‌ها و...)
- تداوم دستاوردهای تمدنی معماری و شهرسازی ایران؛

- ضعف نظارت بر ساخت و سازها؛
از نظر اولویت بندی جریان‌های فوق، در درجه نخست، سازوکارهای بازار مستغلات زمین و ساختمان نقش اصلی و تعیین‌کننده را در راه‌اندازی و شکل دهی



و پوشیده از توانمندی بسط و گسترش (شامل بسط فضائی، بسط چشم اندازی و بسط نوری) برخوردار بودند؛ - انسجام در هر بنا از تعامل و تعادلی هماهنگ بین سازمان فضائی، سازه و سازگاری (به زبان امروز تأسیسات برقی و مکانیکی) ایجاد می شد؛

■ شمای از معیارهای بازار مستغلات زمین و ساختمان

بازار هنجار شکن زمین و ساختمان در ۶۰ و ۷۰ سال گذشته، معیارهای معماری را که در بالا بدان ها اشاره شد کنار گذاشت و معیار هائی کمی تک بعدی و بی توجه به حضور انسانی انسان را جایگزین نمود. بعنوان مثال:

- حضور دو گونه مصالح جان بخش و اجتماعی در امر ساختن بنا را به شدت کاهش داده و یا حذف کرده، و با نادیده گرفتن مصالح بومی و سرزمینی، فقط مصالح ساختمانی ارائه شده در «بازار مصالح» شکل دهنده ساختمان و فضاهای شهری معاصر شده اند؛

- تصور سه بعدی به ساخت دو بعدی بنا و فضا تقلیل یافته است... به جای معیار حجمی که در شبکه سه بعدی سازمان فضائی بنا معیار ساختن در معماری ایران بود؛ سطوح دو بعدی جایگزین شده اند؛

- تنوع جزء فضاها و انعطاف پذیری آن ها که به کیفیت در بناها منجر می شده، به شدت کاهش یافته و خیابان ها و معابر از یکناختی ملال آوری اشباع شده اند؛

- به جای فضاهای تعریف شده با قابلیت های تعریف و ترکیب و تشخیص، فضاهای رها شده و درهم، سازمان فضائی بناها را انباشته اند؛

- به جای برخورداری از توان های بسط جزء فضاها به همراه بسط های نوری و چشم اندازی، اتاق های بسته و کور بناها را پر کرده اند؛

- به جای همگرایی و انسجام بین سازه و سازگاری و سازمان فضائی، ناهماهنگی و عدم انسجام بر سه رکن اصلی برپاکننده بناها حاکم شده است؛

- تنوع حضور سه گونه فضائی باز و بسته و پوشیده از میان رفته، ایوان و بام و حیاط عموماً ناپدید شده و یا در صورت حضور، حضوری غیر مؤثر دارند و فقط فقط فضاهای بسته مجزا با یکسانی در ارتفاع و ناتوان از بسط جایگزین شدند؛

در مجموع بناها بدون توجه به ملاحظات سرزمینی و شیوه زندگی و آئین و اعتقادات تاریخی، به کالاهای مصرفی کوتاه مدت بدل شدند که در حالت حد اکثر اگر بتوانند نیازمندی های بیولوژیک بهره برداران را پاسخگو هستند.

■ شمای از ساختمان سازی بازار مستغلات

در کلان شهرهای منطقه ای، در شهرهای بزرگ و مخصوصاً پایتخت، در سواحل دریاها و جنگل هامان شاهد آن هستیم که در هر گوشه و کنار، انواع ساختمان ها و برج ها ساخته می شوند، ارتفاع می گیرند، شکل و ساختار محیط های طبیعی و مصنوع را تغییر می دهند، برج ها و واحدهای مسکونی تولید می کنند؛ برج های

نگارنده هیچ گونه درسی به عنوان معماری ایران وجود نداشت، امروزه وضعیت درسی برخی از دانشکده های معماری کشور تغییر کرده و مطالعات معماری و معماری ایران به یک رشته کارشناسی ارشد تبدیل شده است و این تغییر از نقطه نظر آشکار شدن ویژگی ها و مشخص شدن دستاوردهای پنهان معماری ایران یک موفقیت به حساب می آید. اما این موفقیت ها برای منعکس شدن در ساخت و سازهای معاصر، در مقابل بازار مستغلات زمین و ساختمان ناتوان هستند.

به موازات این اقدامات در چند دانشکده معماری، سازمان میراث فرهنگی و وزارت راه و شهرسازی موظف بوده و هستند که نتایج حاصل از مطالعات معماری ایران را به قوانین و مصوبات قابل اجرا تبدیل و بر تحقق آن ها نظارت کنند و از آن ها نگذرند. اقدامی که می بایست از دهه ۱۳۴۰ صورت می گرفت و قبل از اینکه طرح جامع تهران به شیوه های تکنوکراتیک وارداتی سازمان فضائی شهر و بناها را دگرگون کند؛ معیارهای برگرفته از الگوهای فضائی دو دوره معماری باستان و اسلامی، توسعه و ساخت و سازهای شهری را به شیوه ای اینجائی سر و سامان می دادند و عینیت می بخشیدند. اما این اتفاق رخ نداد و هنوز هم چنین عزمی آشکارا رخ ننموده است.

■ شمای از دستاوردهای معماری ایران

پژوهش های باستانشناسی، گونه شناسی، انسانشناسی و معناشناسی درباره معماری ایران - که شهرسازی را نیز شامل می شود - در طی دو دوره طولانی باستان و اسلامی (از بناهای باقیمانده از دوران مادها تا انتهای قاجار) روشن کرده اند که:

- معماری ایران در مقیاس کلان، براساس آگاهی معماران از سرزمین، از زندگی مردمان و از معانی و قراردادهای نانوشته فرهنگی اجتماعی ساخته می شد؛ بعلاوه هم زمان و هم مکان طبیعت در معماری حضور داشت و معماری ایران طبیعت را تحکیم می کرد و توسعه می بخشید؛

- در مقیاس های محله ای، فضاها و جزء فضاها در بناهای شهری و روستائی ایران، در درون یک شبکه فضائی سه بعدی متشکل از آگاهی های سرزمینی - اجتماعی - فرهنگی سازمان می یافتند؛

- در مقیاس بناها، مصالح ساختن معماری به غیر از مصالح ساختمانی، مصالح جان بخش و مصالح اجتماعی را شامل می شدند؛

- همزمان و هم مکان در هر بنا، تنوع فضائی از سه گونه فضای باز و بسته و پوشیده شکل می گرفت. جزء فضاها (شامل اتاق ها، ایوان ها و حیاط ها) در معماری ایران در طی قرن ها تا سال ۱۳۴۰ شمسی، با حضور متنوع این سه گونه فضا در بناها تحقق می یافت؛

- در معماری هربنا، هریک از فضاهای باز و بسته و پوشیده از تعریف شدگی، از توانمندی ترکیب انعطاف پذیری) و از نمود بصری - احساسی مشخصی برخوردار بودند؛

- فضاهای همجوار، اعم از فضاهای باز و بسته

که می خواهد بسازد و شکلی از ساختمان ها و مجتمع های زیستی و مجتمع های شهری و روستائی را فراهم آورد که هدف از احداث آن ها خدمت رسانی و ارتقاء کیفیت زیست نیست بلکه به حد اکثر رساندن سود است. بحران های اقتصادی که گریبان گیر کشور شده است و درآمدهای نفتی که گاه به سمت خرید دلار می رود و گاه به سمت خرید زمین و ساختمان می روند و... همه در نتیجه عدم کنترل و نظارت بر بازار مستغلات و زمین و ساختمان است.

در این فرایند، سنجش رفتار حرفه ای معماران نسبت به تقاضاهای بازار ساخت و ساز در ایران مسأله ای قابل تعمق است. این گفتار به فرد معمار یا جمعیت خاصی از مهندسان منحصر نیست. آنچه که در قرن اخیر یعنی از دهه های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ تاکنون شاهد هستیم این است که چالش اصلی عمده معماران حاضر و فعال در بازار مستغلات زمین و ساختمان، عمدی در عدم رعایت معیارهای معماری و معماری نداشته است. بعلاوه جدال های کلامی بر سر بود و نبود «معماری اسلامی» در میان ساخت و سازهای کشور نیز ره به جائی نبرده و نخواهد برد. آنچه در واقعیت و عینیت خیابان ها و کوچه های شهرها و روستاهای کشور اتفاق افتاده، شکلگیری ساختار ویژه ایست از ساخت و ساز که در نظام اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی کشور بوقوع پیوسته و آن تمرکز فزاینده سرمایه مالی است بر هرچه بیشتر ساختمان سازی برای منفعت های خصوصی. ساخت و سازهای حجیم و عظیم که معماران و مهندسان و اطبا و بسیار از احاد غیر متخصص جامعه را به خود جذب کرده و می کوشند این متخصصان و مسئولان و سرمایه داران را برای «ساختن بدون معماری» بسپارند.

■ اشاره ای به دارائی های تمدنی

ما در کشوری زندگی می کنیم که اگر با مطالعه و مسئولانه به دارائی های تمدنی خود بنگریم در وضعیت کنونی دستاوردهای مهمی را در زمینه معماری و شهرسازی در دست داریم. کشور ما در دوران های پیش از اسلام و دوران اسلامی الگوهای معماری قابل معاصر شدن را به جهان معماری عرضه کرده که نمونه هائی از آن ها با عنوان «شمای از دستاوردهای معماری ایران» معرفی خواهند شد. پژوهش های باستانشناسی و گونه شناسی و انسانشناسی و تنی چند از تاریخ هنرشناسان مشخص کرده است که معماری ایران در دو دوره طولانی باستان و اسلامی - برخلاف محققینی که به گسست تمدنی اعتقاد دارند - تا سال ۱۳۴۰ در ادامه و مکمل یکدیگر بودند. این دستاوردها هم اکنون نیز در اذهان اندیشمندان و دلسوزان کشور حضور دارند ولی تسلط بازار مستغلات ساختمان سازی شرایط حضورشان را مانع شده است. دستاوردهای تمدنی الگوهای معماری در طی هزاره ها با طبیعت ساکنان و اقوام ایرانی عجین شده اند. این الگوهای معمارانه تاکنون به صورت آموزشی مبتنی بر دانش در دانشگاه ها ارائه نشده و هرگز به عنوان معیارهای طراحی و ساخت و ساز مورد عمل قرار نگرفته اند.

در دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰ میلادی) در دوران دانشجویی



پرسش‌های ممکن از معماری

نقدی بر نقدها و پرسش‌های امروز از آثار دیروز

فرزند زره‌داران

معمار



فرض کنید شما کارفرمای پروژه‌ای تحقیقاتی شده‌اید و از جمعی از پژوهشگران معماری خواسته‌اید که برای بنایی شناخته‌شده، مثلاً فرهنگسرای نیاوران که کامران دبیا آن را طراحی کرده، فهرستی از پرسش‌ها تهیه کنند؛ پرسش‌هایی که با پاسخ دادن به آن‌ها بشود بین‌ار بهتر فهمید.

پس از مدتی، فهرستی از پرسش‌ها دریافت می‌کنید. مثلاً: یکی از این گفته‌ها زیبایی موضوع مهمی است، پس باید پرسید که این بنا چگونه زیباست و چگونه از دیگر آثار معماری آشنایی‌زدایی کرده و زیبایی آفریده؟

یکی گفته که چون کامران دبیا در غرب تحصیل کرده احتمالاً نسبتی بین سبک خط‌کشیدن و طراحی او با جریان‌های غالب هنر در غرب وجود داشته است. پس باید این نسبت را بر ملا کرد؛ یکی گفته که این بنا در دوره‌ی پهلوی و احتمالاً به حمایت نهادهایی مثل دفتر فرح پهلوی برپا شده و حتماً خواست و پسند حامی و کارفرما در برپاشدن این بنا اثر کرده. پس باید از تأثیر این سلیقه و پسند بر فرهنگسرای نیاوران پرسید؛

دیگری نیز گفته که در زمان برپاشدن این بنا ارتباطات گسترده‌ای با مهندسان و شرکت‌های تراز اول در حوزه‌ی مهندسی ساختمان در غرب برقرار بود و عاملان ساخت چنین بنایی امکان استفاده از ساخت‌میه‌ها و فناوری‌ها و ابزارهای نوین را داشته‌اند. پس برای فهم بهتر این بنا، باید از این پرسید که این فناوری‌ها و ابزارهای تازه چگونه بر فرم فرهنگسرای نیاوران اثر گذاشت و به عاملان این بنا امکان داد که چنین بنایی برآورند.

این‌ها پرسش‌هایی است که اگر شما به مثابه‌ی کارفرما آن‌ها را از محققان معماری دریافت کنید تعجب نمی‌کنید و جانی خورید؛ ممکن است برخی از آن‌ها در نظر شما اولویت نداشته باشند اما ضرورت و خاستگاه‌های آن‌ها پیدا است.

بحث این نیست که معیارهای اسلامی رعایت می‌شوند یا رعایت نمی‌شوند و یا اینکه اساساً این معیارها وجود دارند یا ندارند. موضوع آشکار این است که بازار مهارناشدنی در ساختمان‌سازی و خرید و فروش انواع زمین‌های کشاورزی و جنگلی و کوهستانی و ساحلی، آنچنان پر قدرت شکل گرفته که سود ناشی از حضور در این بازار حتی با وجود افت و خیز قیمت‌ها و شکل‌گیری بحران‌های مالی، قابل رقابت با هیچ‌گونه سرمایه‌گذاری دیگری نیست. در نقاط مختلف کشور قیمت‌های کلانی برای یک متر مربع ساختمان نوساز اعلام می‌شود که هیچ‌گونه تناسبی با درآمد اکثریت مردم متقاضی جا و مکان سکونت و کار ندارد. جان کلام آنکه هدف و حاکمیت بازار زمین و ساختمان بهبود زندگی مردم نیست، بازار مستغلات زمین و ساختمان بازار پرست فراگیر، پر قدرت، خلاق‌کار، مُسری، متجاوز، فاقد منفعت عمومی و انحصار طلب.

امروزه دستاوردهای این بازار از مرز بحران گذشته و وارد شرایط خطر آفرین شده است. چنانکه همگان فکر می‌کنند این وضعیت برگشت ناپذیر است. به عنوان مثال آمار مشابهی از سوی دستگاه‌های دولتی منتشر شده است که مجموع آپارتمان‌های نوساز و به فروش رفته و خالی از سکنه حدود ۵.۲ میلیون واحد است و بیش از نیمی از این تعداد در شهر تهران قرار دارد. با وجود این میزان واحد مسکونی خالی نوساز، شاهد هستیم که تقاضاهای بی‌مسکنی و بد مسکنی پاسخ‌گفته نشده و روبرو افزایش است. آنچه عرضه می‌شود آپارتمان‌های لوکس و گران قیمت و کم کیفیت به لحاظ معماری است و آنچه تقاضا می‌شود بناهای سالم و ایمن با قیمت مناسب است که همچنان بی‌پاسخ مانده است.

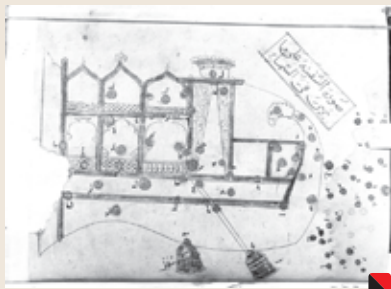
پیش‌بینی آینده دشوار است اما اگر با همین رویه پیش برویم و بازار زمین و ساختمان به همین شیوه ساخت و ساز را ادامه دهد؛ ما متخصصان و مسئولان امروز، در برابر نسل‌های آینده جز سرفاکنندگی دستاوردی نخواهیم داشت.

فاقد معیارهای معماری که از درون و بیرون چندان برای زیست انسانی مناسب نیستند. واحد مسکونی یعنی مقداری متر مربع از یک ساختمان، آنقدر که بتواند نیازهای بیولوژیک (مانند خوردن و خوابیدن و حمام کردن و...) را پاسخگو باشد و به جای یک خانه، یک خوابگاه به بهره‌برداران تحویل می‌شود. اگرچه بخشی از این اتفاقات به ایران منحصر نیست. اما در گرایش‌های جهانی از یکطرف «سرمایه» نمی‌تواند هر مقدار به هر شکل و در هر کجا ساختمان بسازد و از طرف دیگر به خاطر رعایت نسبی قانون و جود نسبی نظارت، سرمایه‌گذاری در امر ساختمان به سمت تولید کیفیت و پاسخگوئی نیز هدایت می‌شود.

این شیوه از ساخت و سازهای گسترده از پیش از انقلاب شروع شده و همچنان ادامه دارد و مداوماً حجم‌تر و گسترده‌تر می‌شود و روز به روز کیفیت سکونت و فعالیت در شهرها و روستاها را کاهش می‌دهند. بحث اصلی ناتوانی در مهار بازار قدرتمند مستغلات و زمین است... و چنانچه بخواهیم از استعاره و تشبیه استفاده کنیم باید بگوییم که بازار زمین و مستغلات، دیوی است که چون بختک خود را روی شهرها و روستاهای ما انداخته و تمام سرمایه‌های خرد و کلان را از طریق خرید و فروش زمین و ساختمان می‌بلعد. بیشتر مردم کار و زندگی خود را رها کرده و وارد بازار ساختمان‌سازی و مصالح فروشی و معاملات ملکی و اجاره‌داری و اجاره خواری شده‌اند و این بازار کمیت و کیفیت زیست در شهر و روستا را زائل کرده است.

معماران و شهرسازان و برنامه‌ریزان در چند دهه اخیر خود را درگیر جدال‌های تکنوکراتیک و ایدئولوژیک کرده‌اند. برخی از ضرورت تهیه طرح‌های جامع و طرح‌های ساختاری برای شهرها دفاع می‌کنند و گروهی منتقد محتوای این طرح‌ها هستند و گمان می‌برند با تغییر محتوای برنامه‌ها و طرح‌های موجود می‌توانند سازمان‌های فضائی شهر و روستاها را سر و سامان دهند. هنوز بازار جدال‌های بی‌حاصل مدرن بودن یا سنتی بودن و غربزدگی شهرها و بناها گرم است.





بخشی از کتاب صور الکواکب- قرن چهارم هجری- موزه متروپولیتن



رورد فرشتگان به اتاق خواب- گشن عشق- ۱۰۷۸ قمری - موزه متروپولیتن



تقی الدین و دیگر ستاره شناسان در صدخانه‌ی گالاتا در سال ۹۳۵ قمری توسط سلطان سلیمان تاسیس شد-

نمی‌توانیم کتمان کنیم که از این به بعد شناخت جهان ذهنی کامران دیبا و همکارانش، که چنین بنایی از دل این جهان فکری بیرون آمده، به‌مثابه‌ی بخشی از شبکه‌ی درهم‌تنیده‌ی پدیدآورنده‌ی فرهنگسرای نیاوران، برایمان مهم خواهد بود و ماجرای فهم این بنا را تغییر می‌دهد. در اینجا است که احتمالاً شما، به‌مثابه‌ی تصمیم‌گیرنده‌ی ارشد این پروژه‌ی تحقیقاتی، حاضر می‌شوید عینک فعلی را از چشمانتان در بیاورید و عینک دیبا را نقادانه برای مدتی به چشمانتان بزنید؛ به‌امید اینکه چیز تازه‌ای از فرهنگسرای نیاوران ببینید و این بنا را بهتر بفهمید.

واقعیت‌های خیالی و خیال‌های واقعی

حال از این مثال خیالی بیرون بیاییم، البته که آقای دیبا و همکارانشان چنین باورهایی نداشتند و ما چنین اسنادی از ایشان نداریم، اما در مکتوبات پیشامدرن، حداقل در مکتوبات فارسی که در شرق ایران زمین سده‌های نخست اسلامی ترجمه و تصنیف شده و نگارنده چندین سال بر آن‌ها متمرکز بوده، پر است از این مضامین (تصویر)؛ پر از امیدها، بیم‌ها، مطلوب‌ها، آرزوها و نگرش‌هایی که بعضی از آن‌ها بسیار شبیه به آن چیزهایی است که امروزه ما در خود وجدان می‌کنیم و بعضی از آن‌ها یکسره با جهان ذهنی ما انسان‌های مدرن تفاوت دارد. مثلاً بارها با روایت‌های گردیزی و بلعیمی و طبری روبه‌رو می‌شویم که از دیوان و پریان و موجودات غیبی در کندن معادن، ساختن شارستان و بارو، بر آوردن جایگاه بزرگان، کندن گور، بنابر کردن مسجد، ساختن محراب‌ها و تمثال‌ها، ساختن گرمابه و راه‌ها، فراهم آوردن گچ و سپیدآب و رنگ‌ها، بر آوردن شهرها و بریدن ستون‌های سنگین استفاده شده است؛ ناصر خسرو و ابوریحان بیرونی و فرخی سیستانی و اسدی طوسی از طلسم‌ها و افسون‌هایی می‌گویند که در بنا و شهر اثر می‌کرد و تغییراتی در آن می‌داد؛ عنصری بلخی و مقدسی و منوچهری دامغانی و نرشخی از تأثیر کواکب بر کار برپا کردن بناها سخن گفته‌اند (تصویر).

این ذهنیات در متون پیشامدرن به‌ثبت رسیده و مانند مثال پیشین، درباره‌ی باورهای دیبا و همکارانشان، ساختگی نیست. این شواهد نشان می‌دهد که بناهای پیشامدرن در ایران را کسانی ساخته‌اند که نگاهشان به معماری با نگاه امروزمین ما به معماری، تفاوت‌هایی داشته است. آن‌ها برای برپایی بناهایشان شبکه‌ای از عوامل را مهم می‌شمردند که امروزه ما برخی از آن عوامل را بی‌اهمیت و پرسش‌های مرتبط با آن‌ها را مهم و بی‌ارزش می‌شماریم. در عوض، اصرار داریم در مواجهه با بناهای پیشامدرن از چیزهایی مثل زیبایی‌ی نسبت قدرت و معماری پی‌رسیم که از مسائل انسان مدرن است و امروزه برایمان اهمیت دارد. انگار که مادر گفت و گو با این بناها، فقط می‌خواهیم حرف خودمان را بزنیم و مجالی نمی‌دهیم که آن‌ها هم موضوع بحثی را پیش بکشند. اگر بخواهیم این «گفت» یک جانبه را به «گفت و گو»ی دوجانبه تبدیل کنیم باید در پرسش‌های ممکن از معماری تأمل و در حدود آن بازنگری کنیم.

پرسش‌هایی از جنسی دیگر

حالا فرض کنید پژوهشگری فهرست دیگری از پرسش‌ها برایتان فرستاده که چنین محتوایی دارد: مثلاً در آن از نسبت آسمان و فرهنگسرای نیاوران پرسیده و می‌خواهد بداند که طالع این فرهنگسرا چیست یا کدام صور فلکی روی طرح و صورت این بنا اثر گذاشته؛ از نسبت فرهنگسرای نیاوران با امور غیبی پرسیده و به دنبال آن است که بداند کدام افسون و طلسم‌ها بقای این بنا را تضمین و کدام افسون و طلسم‌ها موجب زوال فرهنگسرای نیاوران می‌شود؛ از این رو پرسیده که چه شخصی در این بنا قدم گذاشته که از برکت قدم او فرهنگسرا در دهه‌های گذشته این چنین اهمیت پیدا کرده؛

یا اصلاً پرسشی مقدماتی پرسیده که آیا این بنا را تماماً انسان‌ها ساخته‌اند یا فرشتگان و دیوان در آن دخیل بودند و با این پرسش پای نسبت فرهنگسرای نیاوران با موجودات غیبی را به میان کشیده. واکنش شما بعد از این دیدن این فهرست چیست؟ احتمالاً متعجب می‌شوید و در صلاحیت او برای طرح کردن پرسش‌هایی از فرهنگسرای نیاوران تردید می‌کنید. احتمالاً با خودتان می‌گویید که چرا باید وقت و هزینه و انرژی این پروژه‌ی تحقیقاتی را صرف این سؤالات مهمل کنیم! حق هم دارید؛ چون در جهان فکری ما انسان‌های مدرن نسبتی بین اثر معماری با آسمان و امور غیبی و موجودات غیبی نیست. اما آیا این پرسش‌های به‌ظاهر مهمل و بی‌ارزش است؟ فرض کنید یکی از همین پژوهشگران، که از او خواسته بودید فهرستی از پرسش‌ها برایتان تهیه کند، مجموعه‌ای از اسناد پیدا کند که بر اساس آن معلوم شود: مطالعه‌ی وضعیت ستارگان بخشی از فعالیت روزانه‌ی دیبا و همکارانش بوده و آن‌ها باور داشتند که بناها را باید در لحظه‌ای خاص بر آورده کواکب در وضع خاص، طالع سعد، باشد؛ باور داشتند که می‌شود طرح و صورت بنایی را مشابه صور فلکی ساخت و این تشابه فایده‌مند است و سبب می‌شود که هم بنا بقایش بیشتر شود و هم ساکنانش حال خوش‌تری داشته باشند و هم بیشتر عمر کنند و هم قدرشان از دست نرود؛ باور داشتند که بنایی با طلسم و جادویی آسیب‌ناپذیر و با طلسم و جادویی دیگر نابود یا ناپدید می‌شود؛ باور داشتند که اصلاً حسن و نیکویی بنایی در گرو حسن انسان‌هایی است که در آن حاضر می‌شوند و ویژگی‌هایی به آن می‌بخشند؛ باور داشتند که پریان و دیوان و فرشتگان و دیگر موجودات ماورایی گاهی مستقل و گاهی همراه با انسان بنایی را برپا می‌کردند و اتفاقاً بناهایی را که این موجودات برمی‌آوردند بر بناهایی که انسان مستقلاً برپا می‌کند برتری می‌دهند.

با آشکار شدن این باورها، معلوم می‌شود که معماری در چشم کامران دیبا و همکارانش بسیار متفاوت‌تر از آن چیزی بوده که ما در نظر داریم. اصلاً ماجرای معماری و شبکه‌ی درهم‌تنیده‌ی عواملی که منجر به پدید آمدن فرهنگسرای نیاوران شده در نظر دیبا و همکارانش چیزی است و در نظر ما چیز دیگر. ممکن است ما اصلاً با این باورها همدل نباشیم و آن‌ها را نپذیریم و خرافه بدانیم اما



کفاشی بهزاد

مرگ یک مکان، مرثیه‌ای برای دست

دیوارهایی پر از قالب و صدای برخورد چکش با پاشنه، چیزی می‌ساخت که در زبان معماری، «مکان» است... با معنا، انباشته از زمان. امروز، نبودن بهزاد، تنها خالی شدن یک مغازه نیست؛ یک خلأ در زنجیره‌ی شهری منسجم است (تصویر). گویی بخشی از معماری پنهان شهر، که نه در نقشه‌ها بلکه در حافظه‌ی مردم ترسیم شده بود، فرو ریخته است.

فلسفه‌ی دست‌ساز

والتر بنیامین، فیلسوف آلمانی، در مقاله مشهورش «اثر هنری در عصر بازتولید مکانیکی» از زوال «هاله» در آثار هنری می‌گوید؛ همان کیفیت یگانه‌ای که تنها در اثر دستی وجود دارد. کفش‌های بهزاد، حامل هاله بودند. هر جفت کفش، تنها برای یک نفر ساخته می‌شد. مانند داستانی که فقط یک خواننده دارد. در جهانی که «سریع‌تر» و «بیشتر» فضیلت شمرده می‌شود، کفاشی بهزاد در زمان مکث می‌کرد. دست‌ها مهم بودند. انتخاب رنگ، گفت‌وگوی شخصی بود. حتی کفش‌های رنگی درخشان که در ویتترین چیده می‌شد، بیش از آن که کالا باشد، یک بیان زیباشناختی بود (تصویر).

وقتی اقتصاد، حافظه را می‌بلعد

کفاشی بهزاد تعطیل شد... و دلایل ساده و بی‌رحم بود: اقتصاد، نه از جنس عرضه و تقاضا، بلکه از نوعی گسست فرهنگی؛ از بی‌اعتنایی به فرآیند. تعطیلی‌اش، نشانه‌ای است از بحران‌های پنهان ما؛ جایی که «دست» دیگر ارج ندارد، جایی که بازار، دستاوردهای تمدنی را به حاشیه می‌راند و خاطره را از سکه می‌اندازد.

ریچارد سنت، جامعه‌شناس آمریکایی، در کتاب «کرفت‌زمن» می‌نویسد: «فرآیند، ارزشی درونی دارد؛ فارغ از محصول نهایی». اما این نگاه، در فضای اقتصادی امروز ما، جایی ندارد... و این بی‌جایی، همان است که بهزاد را از نقشه‌وسازان فضایی شهر رشت پاک کرد.

زیبایی، هویت و معماری: از کفش تا شهر

در کفاشی بهزاد، زیبایی چیزی نبود که فریاد بزند. سکوتی داشت از جنس وقار، از جنس چرم جلاخورده، از نظم در چینش ابزارها، و از حرمت



آخرین ویتترین از کفش بهزاد قبل از تعطیلی

هر گام، با زمین گفت‌وگو می‌کند. هر قالب چوبی، هر منحنی از چرم، هر بند و دوخت در کارگاه بهزاد، طرحی بود برای بدنی خاص، برای گامی معین. اینجا، صحبت از یک مغازه کفاشی نیست؛ از «آفرینش فرم» در مقیاسی بی‌ادعا اما ژرف است. شاید اگر لویی کان، معمار خلاق و متفکر، از آن مغازه بازدید می‌کرد، می‌پرسید: چرم چه می‌خواهد باشد؟ (تصویر)

در جهان استانداردهای صنعتی و مدل‌های بازاری، کفاشی بهزاد مقاومت بود؛ مقاومتی هنری. گویی هریک از کفش‌هایش بیانیه‌ای بود علیه تکرار، علیه مصرف‌زدگی، علیه بی‌حسی.

جغرافیای خاطره

پیر نورا، مورخ فرانسوی، از «مکان‌های حافظه»، سخن می‌گوید: فضاهایی که حافظه جمعی در آن‌ها تمرکز می‌یابد. کفاشی بهزاد برای رشت، یکی از همان مکان‌ها بود. ترکیب بوی چرم، نور زردکم‌جان،



عماد ثروتی

معمار و پژوهشگر شهری

در دل رشت، جایی میان باران‌های همیشگی و پنجره‌های رو به خاطره، کفاشی‌ای بود با نامی ساده: بهزاد.

کفاشی‌ای که کفش نمی‌دوخت، بلکه روح شهر را در قالب چرم فرم می‌داد... و حالا که تعطیل شده، نه تنها یک مغازه و صنعت از میان رفته، بلکه یک لایه‌ی اصیل دیگر از حافظه‌ی شهری نیز، خاموش شده است. این متن، نه برای گزارش دادن، بلکه برای به یاد آوردن مغازه‌ای است که به دست‌ها مجال می‌داد معنا را شکل دهند (تصویر).

کفش: معماری بدن

کفش، اولین خانه‌ی تن است. معماری‌ای که با



میدان شهرداری در فاصله ۵۰۰ متری کفاشی بهزاد

بار که آن را از جعبه بیرون می آورم، گویی بخشی از شهرم - رشت را لمس می کنم؛ شهری که در آن، هنوز می شود امیدوارانه به کیفیت اندیشید...

اگر روزی بخواهیم شهر را برای انسان بازسازی کنیم، باید از همین نقطه ها شروع کنیم: نه از آسمان خراش، بلکه از کارگاه های کوچک، از روایت های فراموش شده، از کفش هایی که داستان راه رفتن هستند. کفاشی بهزاد، بخشی از بدن شهر بود. و بدن بدون حافظه، تنها توده ای از مصرف است...

خاموشی کفاشی بهزاد، تنها مرگ یک دکان نیست. مرگ امکان درک زیبایی در جهان بی قرار مصرف است. و ما اگر بخواهیم معماری را دوباره به خدمت معنا و هویت بازگردانیم، باید دوباره با دست ها آشتی کنیم؛ با فرم های برخاسته از تنها و تنش ها و توافقات جمعی و فردی، با زیبایی هایی که از دل زمان برمی خیزند، نه از الگوریتم ها...

شاید اگر روزی بخواهیم شهری را دوباره بسازیم، از پایه و از پا و از کفش شروع کنیم...



رشت شهری که مردمش هنوز شیک می پوشند.



کفش دست دوز بهزاد رشت در تنوع مدل و رنگ

گفت و گو با مشرتی، زیبایی در اینجا یک رخداد بود؛ رخدادی میان ماده، دست و خاطره (تصویر).

در جهان معماری نیز، آن چه از هویت دفاع می کند، صرفاً فرم یا سازه و مصالح نیست؛ بلکه «درک زیبایی» است. درکی که به قول آدورنو، تنها در تنش و توافق میان فرد و جمع و در تنهایی فرم در برابر هیاهوی بازار، زاده می شود. زیبایی اصیل، مقاوم است؛ و همین مقاومت، از آن هویتی می سازد که در برابر فراموشی می ایستد.

یوهانی پالاسما، معمار و پدیدارشناس فنلاندی، بر این باور است که ما فضا را با تمام بدن تجربه می کنیم، نه فقط با چشم. او می نویسد: «چشم، به تنهایی دروغ می گوید؛ اما دست، گوش، پا و پوست، حقیقت فضا را بازگو می کنند.» کفش، بخشی از بدن بود و کفاشی بهزاد، تمرینی برای نوعی زیبایی حسسی بود؛ از آن دست زیبایی هایی که در معماری نیز غایب شده است: زیبایی ملموس...

▲ زیبایی شناسی مقاوم در برابر فراموشی

کریستوفر الکساندر، در کتاب زبان الگو، می نویسد که فرم های پایدار آن هایی هستند که ریشه در تجربه زیسته دارند؛ فرم هایی که بارها توسط انسان ها تجربه و اصلاح شده اند. کفش های بهزاد، چنین فرم هایی بودند. و امروز، معماری ما دقیقاً در همان جایی ضربه می خورد که زیبایی را به کالاهایی مصرفی، با فرم های ناپایدار، بدون بی اعتنا به تجربه های زیسته اصلاح شده و قابل جایگزین تقلیل می دهد.

هابرماس از «مدرنیته ناتمام» می گوید؛ جایی که فرآیندهای عقلانی و زیبایی شناختی از هم جدا شده اند. در معماری معاصر ایران نیز، همین گسست را می توان دید: ما ساختمان می سازیم، اما «خاطره» نمی سازیم. ما فرم خلق می کنیم، اما «درک زیبایی» نمی آفرینیم. همان گونه که کفاشی بهزاد تعطیل شد، بخش عظیمی از معماری ما نیز به تعطیلی روح دچار شده است.

▲ بازگشت به درک اصیل

زیبایی در سنت های ما، همواره با «معنا» پیوند داشته است... فرم و محتوا یکی بودند. کفش بهزاد نیز، همین معنا را در مقیاس کوچک باز آفرینی می کرد: وحدت زیبایی، عملکرد، خاطره و احترام به فردیت.

حفظ هویت در معماری آینده ای ما، بدون بازاندیشی در زیبایی ممکن نیست. نه زیبایی صوری، بلکه زیبایی پدیدارشناختی، زیسته، تجربه پذیر و قابل اصلاح. معماری ای که در آن، مثل کفش، فرم با بدن آشنا باشد. مصالح، صدای خاص خود را داشته باشند... و فضا، قابل لمس، قابل به خاطر آوردن، و قابل تعلق گرفتن باشد.

▲ یک معمار، یک جفت کفش، یک شهر

هنوز جفتی کفش از او داریم. زیباست، بی نظیر، با دوختی که انگار یسار گرفته چگونه با پا حرف بزند. هر

گوش دادن به مصالح

از معماری دکلاماسیون به سرایی نیکو

پدرام ایزدی
معمار

پس از چندین سال فعالیت در حوزه ساخت پروژه‌های متعدد، هم بعنوان پیمانکار و هم بعنوان توسعه دهنده طرح، با بناهایی سروکار داشتم که توسط تنی چند از دوستان معمار طراحی شده بودند. توده‌های عمودی آذین شده به خط و خطوط تر و تمیز و صاف، و لبه‌های قلمبه و پر زرق و برق در بیرون و بزرگداشت گونه گونی مصالح خاص در درون. اندام‌های پر جلال و جبروت به کوری چشم شهر؛ مجسمه‌واره‌هایی که در خیال صاحب اثر لطیف، شاید مطلوب زمینه و زمانه باشد اما با یک نگاه از بیرون جز برای دیده شدن و ابراز اقتدار و خودنمایی پدید آورنده‌اش و خط و نشان کشیدن برای جمعیت زیر آفتاب شهر چیز دیگری برای عرضه و تبادل نداشت. بهتر است با این عنوان خطابش کنم: معماری دکلاماسیون: شکوهی تصنعی، دور از زندگی، روح و احساس.

در این باره از خود می‌پرسم آیا مصالح تنها ابزار ساختن هستند یا آنکه حاملانی از حافظه شهرند که معنایی را متبادر می‌کنند؟

معماری، صرفاً طراحی فرم اشکل عملکرد و... و پاسخ به آن نبوده و نخواهد بود. از این منظر، معماری بیشتر به هیبت یک گفت و گوی بی صدا، درونی و طبیعی عمل می‌کند. معماری نمودی از روایت فضا است از طریق ماده؛ گفت و گوی انسان با محیط؛ لمس زمین؛ نوعی «حضور» آرام که مخاطب را به سکوت، توجه و درک عمیق تر سرزمین و زندگی دعوت می‌کند. بدین سبب فرصتی شد تا در این مقوله کمی به درد دل بنشینیم و بحران ماده در معماری اکنون را واکاوییم... شاید سر نخ از این کلاف سردرگم، ما را به درک زبان مصالح سوق دهد... و از آنجا سیری کنیم به باز نمود این رشته سخن در تجربه‌های زیسته خود، و درین مسیر، ریشه‌ها را باز یابیم؛ نه به عنوان یک حرکت رو به عقب، بلکه به عنوان پلی به آینده...

شاید یکی از عمیق ترین بحران‌های گریبانگیر معماری امروز، بحران مصالح باشد. مصالح، که روزگاری حامل هویت، حافظه‌ی زمین و تجربه‌ی زیسته بودند، اکنون در بسیاری از پروژه‌ها به ابزاری بی روح، سرد و صرفاً کارکردی بدل شده‌اند. جهانی شدن،



پروژه خانه دیوار با یک پرسش آغاز شد آیا می شود دیوار به یک رابط و راوی فضا مبدل شود



توده‌های عمودی آذین شده به خط و خطوط تر و تمیز و صاف و لبه‌های قلمبه و پر زرق و برق در بیرون و بزرگداشت گونه‌گونه گونی مصالح خاص در درون

امر مسلط، نوعی تنش مفهومی میان ساده‌زیستی و تجمل‌گرایی را آشکار کرد. عیار ارزش‌گذاری، «پول و قیمت بیشتر» شد. در صورتی که لوکس بودن عموماً با محدود شدن دامنه تولید و توزیع و دسترسی، همراه می‌شود.

مثالی بزنیم؛ یک مجسمه‌ی کوچک چوبی دست ساز و زیبا را در نظر بگیرید که یک نفر در یک روستا برای شما تراشیده و به شما هدیه داده است. از این مجسمه فقط یک عدد وجود دارد. ممکن است اگر قیمت بگذارید قیمت بالایی نداشته باشد. اما اگر من آن را ببینم و بخواهم مانند آن را داشته باشم به سادگی برایم امکان پذیر نیست. شاید هم هرگز امکان پذیر نباشد. اینگونه است که این مجسمه «لوکس» محسوب می‌شود.

بنابراین بحران زمانی آغاز شد که ما مصالح را فقط بر اساس زیبایی بصری و گران قیمت بودن، و نه بر اساس درک حسی و معنایی ویژگی‌هایش انتخاب کردیم. اما در دوران پسا چهارصد و یک، لاکچری بودن رنگ و بویی دیگر به خود گرفت. لاکچری در دستگاه اندیشه نسل جدید و گروه‌های فرهنگی و خلاق کشور دیگر به معنای سابق خود تلقی نمی‌شود بلکه در سادگی معنادار، آرامش فضا، کیفیت مصالح، و پیوند با طبیعت تعریف و تنظیم می‌شود.

انگار که یافتن ریشه‌ها راه نجات ما شده است یا به تعبیری آینده، گذشته ماست؛ چه بسا که در معماری مبتنی بر سنت، مصالح بخشی از جان فضا بودند. دیوار گلی در تابستان بوی خاک مرطوب می‌داد و در زمستان گرمای عجیبی داشت. ماده معماری در اصل چیزی جز خاک نبود. خیال و خرد آدمی خاک را به بناهای نیکو مبدل می‌کرد. در واقع معماری بدون حضور ماده، معماری بدون حضور انسان است. حضوری که عدمش بحران ارتباط انسان با محیط و اتمسفر فضا را چندین کند و بالتبع بحرانی که می‌تواند فرهنگ و ویژگی‌های ما را نشانه رود.

اما آیا راهی برای بازگرداندن حس زندگی و حس حضور به فضا و مکان وجود دارد؟ آیا می‌توان دوباره مصالح را نه به عنوان ابزار ساخت، بلکه به عنوان یک زبان، به عنوان روایتگر فضا، بازخوانی کرد؟

بنابراین بحران زمانی آغاز شد که ما مصالح را فقط بر اساس زیبایی بصری و گران قیمت بودن، و نه بر اساس درک حسی و معنایی ویژگی‌هایش انتخاب کردیم. اما در دوران پسا چهارصد و یک، لاکچری بودن رنگ و بویی دیگر به خود گرفت. لاکچری در دستگاه اندیشه نسل جدید و گروه‌های فرهنگی و خلاق کشور دیگر به معنای سابق خود تلقی نمی‌شود.

روندهای صنعتی و اقتصادی باعث شدند مصالح با سابقه و بومی کنار گذاشته شوند و جای آن‌ها را مصالح وارداتی و بی‌ریشه بگیرند؛ نماهای کامپوزیتی، سنگ‌های فرآوری شده همه جانی، شیشه‌های بی‌روح. مصالحی که بدون در نظر گرفتن زمینه و زمانه در هر گوشه‌ای از دنیا قابل استعمال هستند. نتیجه چه شد؟ تولید فرم‌های بی‌ریشه و فضاهایی که گرچه به ظاهر امروزی هستند، اما بی‌حضورند؛ لمس نمی‌شوند؛ تجربه‌ی زیسته جدیدی نمی‌آفرینند؛ و در نهایت سرزمین را به لامکان تبدیل کردند.

با نگاهی به معماری معاصر، شاهد نوعی بحران در انتخاب و مصرف مصالح هستیم. در بسیاری از پروژه‌ها، به جای تولید و تولید یک تجربه، یک هیولای بی‌قد و قواره می‌سازیم. مصالح دیگر معنا ندارند و مترصد ارتباط با زمین و انسان هم نیستند. مصالح بومی، مصالحی که از دل زمین، اقلیم و فرهنگ برخاسته بودند، مقرون به صرفه، در دسترس و با کمترین ردپایی از تولید کربن در بناهای ما مورد استفاده قرار می‌گرفتند جای خود را به مترپال‌های صنعتی، وارداتی و همه‌جانی داده‌اند. این تغییر تنها به ظاهر فضا آسیب نزد؛ بلکه حضور انسانی، حس لامسه، و ارتباط حسی با فضا را نیز از میان برده است. محصول، بناهای مجلی شده که در آن‌ها همه چیز بی‌صداست... نه بویی از خاک، نه گرمای چوب، نه زبری آجر... هیچ صدائی شنیده نمی‌شود.

افزون بر این‌ها، تفکر تجملی هم، همیز زیر این آتش است. تجمل‌گرایی و لوکس بودن یا به زبان کوچه‌بازار «لاکچری بودن»، مفهومی که در میان بسیاری از اقشار مختلف جامعه بویژه معماران بسیار مصطلح و پرسامد است؛ در این چند دهه اخیر معنایش بکل متحول شد و گران قیمت بودن را به اشتباه جایگزین لوکس بودن کرد. پس از انقلاب اسلامی، تجمل‌گرایی به‌طور شعاری طرد شد. این در حالی بوده که اصطلاح لوکس در دوره قبل از آن فارغ از مصادیق دیگرش نمادی از امروزی بودن و توسعه و رشد فردی بود. اما با گذر زمان و تغییرات اقتصادی، نوعی لاکچری پنهان و غیررسمی شکل گرفت. گروه‌های نوکیسه‌ای در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ خورشیدی با استفاده از ثروت‌های انباشته شده، «لاکچری بودن» را در قالب برج‌سازی‌های پر طمطراق، خودروهای لوکس، برندهای وارداتی و نمایش در شبکه‌های اجتماعی بازتولید کردند. این روند، در تضاد با گفتمان



زبان پنهان فضا

مصالح را می‌توان زبان پنهان فضا دانست. بر این مدار مصالح حاوی کلام هستند. اگر مصالح را به چشم یک زبان، یک نظام گفتاری منسجم و مؤثر و قاعده‌مند نگاه کنیم می‌توان متصور شد که چنین نظامی بدون استفاده از کلمات، با حس، با دما، با بافت و نور خود با ما به گفتگو می‌نشینند. مصالح در معماری فقط ابزار ساختن نیستند؛ بلکه حامل فرهنگ، حافظه و احساس هستند. هر ماده‌ای، از خاک گرفته تا سنگ و آجر و چوب، روایتگر قصه‌ها هستند؛ از جغرافیا، دست‌های سازنده‌اش، و نسبتش با زمان. وقتی معمار این زبان را بفهمد و به آن گوش فرا دهد، طراحی دیگر صرفاً یک تصمیم‌گیری شکلی و مجسمه‌گونه نیست؛ بلکه ترجمه‌ی گفت‌وگویی است میان انسان و مکان.

در معماری ایران، این زبان پنهان بسیار غنی است: مصالح نه بر ضد طبیعت، بلکه در هم‌آوایی و صلح با آن انتخاب می‌شد. معماری خشتی، معماری حس بود. لطف معمار در اثر متجلی می‌شد و بنایی که دیوارها را خشت روی خشت می‌گذاشت تا خانه‌ای برپا شود حامل لطف دستان انسانی بود که آن خشت را ساخته بود. خشتی که هم در مغز بنا بود و هم محافظ آن؛ آجری که هم زیبا بود و هم سایه‌انداز. اما آن لطف در نظر نمی‌آمد مگر به واسطه عمارتی و عملی که در عالم حس در آید تا آن لطف او جمال نماید... و اینگونه معماری طبیعی و زنده می‌شد. این پیوند مستقیم انسان و ماده، باعث می‌شد فضاهای زنده ایجاد شوند، گرم باشند و خاطره بسازند.

وقتی یک دیوار خاکی را لمس می‌کنی، گرمایی رو حس می‌کنی که روح را نوازش می‌دهد، به ظاهر خشن و خام بنظر می‌رسد اما مسحورکننده و دلرباست، مخلوق خاک ظرفیست که انگار از دل خود زمین بیرون جهمیده و قدکشیده است. وقتی آجر با دست ساخته شده باشد، ناخودآگاه به یاد زحمتی می‌افتیم که پشت هر قطعه آن مصرف شده است. این‌ها مراتبی هستند که طراحی دیجیتال یا مصالح صنعتی توان ابرازش را ندارند. شاید بررسی این فقره از اندیشه و نگاه به مصالح در تجربه‌های اجرایی و ساخته شده خالی از لطف نباشد.

در تمامی این تجربه‌ها همواره سعی شد با تکیه بر یک دستگاه‌اندیشه منسجم و روش‌مند مصالح بومی مورد استفاده قرار بگیرند و در صلح با یکدیگر و در سازش با زمینه و محیط خود پیوند و گفتگویی با زمین و زمان و مردم بوجود آورند. هم زمانی و هم مکانی فرآیند صنع و خیال نیز تأثیر چشم‌گیری در این گفتگو حاصل می‌کرد. زمانی که کارگران با عشق خاک را لایه به لایه می‌کوبیدند و آجر روی آجر می‌گذاشتند، معماری زنده می‌شد. در این میان آموختیم که مصالح زمانی ارزشمند می‌شوند که فرصتی را برای گفتگو در اختیارشان قرار دهی، نه اینکه آن‌ها را به فضا تحمیل و در فضا انبار کنی، بلکه دعوتشان کنی به زندگی. بنابراین رستگاری بازگشت به ریشه هاست، نه به معنای عقب‌گرد و درجا زدن، بلکه واکاویدن و بازگشتن به کیفیت‌های اصیل انسانی؛ کیفیت‌هایی که مصالح بومی و طبیعی حامل آن‌ها بودند. ما می‌توانیم با خاک و خشت را با زبان امروز کار کنیم. خاک را می‌شود مهندسی کرد، خشت را می‌شود تقویت کرد، سنت همواره با نوآوری قرین و همراه بوده است. بازگشت به ریشه‌ها، بازگشت به صلحی است که اجدادمان برایمان به ارث گذاشتند. نه اینکه تکرار و تقلید کنیم، بلکه سنت را عمیقاً بفهمیم و در مسیر درک سنت آن را بازخوانی کنیم، تعبیر و

تفسیر جدیدی ارایه دهیم تا پیوندی میان اکنون و گذشته و آینده شکل گیرد. کند و کاو ریشه‌هایی که هنوز زنده‌اند، پاسخگو هستند اما زیر لایه‌های صنعتی شدن غیر فرهنگی و برونزاد شدن. در دنیایی که معماری شیشه و فولاد نا توان از بیان و ارتباط با آدمی است، شنیدن مصالح پاسخی خواهد بود در جهت تولید فضاهایی که انسان بتواند در آن‌ها زیست کند، نفس بکشد و خاطره بسازد.

این‌ها همه نیکوست. اما آنچه بر همه این‌ها شان تقدم دارد دقت در بازتعریف رابطه ما با ماده در آینده معماری این مرز و بوم است. باید به مصالح گوش داد. مصالح را نه به عنوان ابزار، بلکه به عنوان همکار خلاق خود بپذیریم؛ زمین خانه‌ی ماست و مصالح زمینی زبان طبیعت. تنها با عقب رفتن می‌شود جلو رفت؛ همچو بالربینی که برای جلو پریدن، چند قدمی عقب می‌رود. گوش کردن به مصالح، یافتن ریشه‌های معماری است که انسان را در آغوش می‌کشد؛ عبور از معماری دکلاماسیون و فراخواندن سربایی نیکو.



مصالحی که با طلوع تیغه آفتاب طلایی می‌شدند و شب در تاریکی فرو می‌رفتند و زمین و خورشید و زندگی را روایت می‌کردند.